

## ترجمه و طنز<sup>۱</sup>

### علی خزاعی فر

دو جوان که تازه بر عارضشان موی ترجمانی رسته بود مفاخره می کردند:  
اولی می گفت من کلمه را خارج از بافت خود معنی می کنم.  
دومی می گفت: این که چیزی نیست. من از خود به کلمات معنی می بخشم.  
اولی می گفت: من هرمتنی را بدون تغییر ریخت نحوی جملات ترجمه می کنم.  
دومی می گفت: این که چیزی نیست. من هرمتنی را بی هیچ ریخت و ریزی ترجمه می کنم.

### علیرضا خان جان

یکی را از مشایخ پرسیدند از حقیقت ترجمانی. گفت: متن مبدأ، رساله‌ای بود به صورت پریشان و به معنی جمع؛ متن مقصد، جریده‌ای است به صورت جمع و به معنی پریشان.

### نازنین شادمان

اکنون که این رقعہ آغاز کنم، خواجه سواره ایلخانی زاده چندسال است تا گذشته شده و به پاداش اعمالش خرسند. خدای بهترداند این مرد تباری نام‌آور و بزرگ داشتی در قدرت و مکنّت، چندان که نظیرش کم بودی و او بدان قدرت و مکنّت تبارش التفاتی نداشتی و جهدش در راه علم و فضیلت بودی. شاعری فحل بودی و نکته‌ها در شعر آوردی بی مانند. هم او شعر عقاب پوشکین را به زبان کوردی درآوردی که طرفه و بی مانند باشد. و او روسی ندانستی و زبان پارسی و تازی و فرنگی بدانستی و از روی برگردان فارسی، آنکه پرویز خانلری کرده بودی آن را به کوردی برگرداندی. و این بس کاری ظریف و ژرف باشد و آن نظم ساختی که بیت‌الغزل آن در زبان کوردی در بین کوردان مثل ساری و جاری گشتی: لای هه لوی به رزه فری به رزه مژی / چون بژی شه رته نه وه کچه نده بژی / دیدگاه عقاب بلندنظر بلندپرواز / چگونه زیستن ارزش است، نه چه مقدار زیستن.

---

<sup>۱</sup>مطالب این بخش گزیده‌ای از طنزهایی است که در گروه تلگرامی به مدیریت دکتر علیرضا خان‌جان هفته‌ای یک‌شب ارائه می‌شد.

### علی خزاعی فر

مترجمی می‌میرد و به پاس خدماتش به جامعه انسانی به او اختیار می‌دهند جهنم یا بهشت را انتخاب کند. مترجم می‌گوید باید اول هر دو جا را ببیند تا بتواند انتخاب کند. اول او را به جهنم می‌برند. می‌بیند آنجا مترجمان را به میزهای آهنی بسته‌اند و تازیانه می‌زنند و مترجمان هم عرق‌ریزان سخت مشغول ترجمه کردن هستند. مترجم وحشت زده می‌گوید: «بریم بهشت را ببینیم.» در بهشت نیز می‌بیند مترجمان را به میزهای آهنی بسته‌اند و تازیانه می‌زنند و مترجمان هم عرق‌ریزان سخت مشغول ترجمه کردن هستند. تعجب کرده می‌گوید: «انگار بهشت و جهنم فرقی ندارد.» می‌گویند: «چرا. خیلی فرق دارد. مترجمانی که در بهشت کار می‌کنند ترجمه‌هایشان چاپ می‌شود.»

### علی خزاعی فر

نقل است که در جوانی مدتی در کتابفروشی خدمت می‌کرد. صاحب کتابفروشی هرچند یکبار کتاب‌هایی را از قفسه برمی‌داشت و به او می‌داد و می‌گفت اینها را به گورستان ببر. و منظورش از گورستان انباری پشت کتابفروشی بود که در آن از کف تا به سقف ترجمه‌ها همچون شلغم و پیاز روی هم تلنبار شده بود. روزی گفت استاد سرّ این که انبار را گورستان می‌نامی چیست؟ گفت ترجمه‌هایی را که کسی نمی‌خرد مرده باید پنداشت و لایق گورستان باشد. روزی چند بغل کتاب به گورستان برد و دید جا برای نورسیدگان نیست. بیرون انباری نشست و در زیر نور ماه یکی از کتاب‌ها را برگرفت تا بخواند. سر درنیاورد. یکی دیگر را برگرفت. سر درنیاورد. کسی می‌بایست تا برایش ترجمه کند. با خود گفت ای دریغ چه مقدار وقت مترجمان و آبروی نویسندگان ضایع شده است. همچنان تا سپیده صبح ترجمه می‌خواند و سردر نمی‌آورد. صدای اذان بلند شد و سایه‌ای روی او افتاد. چون سر بالا آورد و نگاه کرد علی‌بن‌عبدالله خزاعی را دید که به او خیره شده است. از برکت آن سایه که در سپیده بر او افتاد نور ترجمه دردش افتاد و تصمیم گرفت عمر در راه ترجمه بگذارد.

### علیرضا خان‌جان

یکی از بزرگان مترجمی دید به هم برآمده و کف بر دماغ آورده. گفت: این را چه حالت است؟ گفتند: فلان ناقد بر قلم وی خرده گرفت و بر سبیل طعن سخن به‌درستی راند. گفت: این بیچاره هزار گره دشخوار از سخن‌های سنگین به دندان می‌گشاید و باک ندارد؛ چگونه است که طاقت سخنی سبک نمی‌دارد؟

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن / نقد آن نیست که مثنی بزنی بر دهنی

### علیرضا خان‌جان

حکما گویند که در کتابت و نشر چندکس از چندکس به جان برنجد و روز و شب در هول و هراس مانند: کاتب از ترجمان و ترجمان از ناقد؛ طالب کتاب از ناشر و ناشر کتاب از محتسب ممیز. زین جماعت اما ناقد خود از خدای نیز می‌نهراسد.

### علی خزاعی فر

نقل است که روزی با جماعتی از مریدان متنی را ترجمه می‌کردند. به جمله‌ای دشوار رسیدند و جمله مریدان از ترجمه آن عاجز ماندند و خواستند که استاد ترجمه کند. استاد به کوزه‌ای در میان کلاس اشاره کرد و گفت ترجمه من در کوزه است. چون دست کردند در کوزه، طلا برآمد. مریدان از زیبایی جمله متحیر گشتند و گفتند ترجمه‌ای دیگر بگو. گفت دست در کوزه کنید. دست کردند. نقره برآمد. مریدان از زیبایی جمله درشگفت شدند. گفتند ترجمه‌ای دیگر بگو. گفت دست در کوزه کنید. دست کردند مروارید برآمد. مریدی گفت سبحان‌الله که این همه طلا و نقره و مروارید از خزانه غیب رسیده باشد؟ گفت از خزانه غیب نباشد که از خزانه زبان فارسی باشد. و گفت که در خزانه فارسی بر اهل زبان بسته نیست و بر آن نگاهبانی نگماشته‌اند. پس هرکس دست در خزانه کند به قدر همت خویش از آن برگیرد. همه را وقت خوش گشت.

### علی خزاعی فر

یکی از مریدان حکایت کرد که من مدتی به سببی از مجلس ترجمه استاد (قدس‌الله) غایب ماندم و عظیم متأسف بودم، بدان که آن فواید از من فوت شد. دگر بار که در مجلس او ظاهر شدم، چون چشم استاد بر من افتاد گفت: «ای فلان هیچ متأسف مباش که اگر تو ده سال از ما غایب گردی ما جز یک حرف نگوییم و آن یک حرف برین ناخن توان نوشت و اشارت به ناخن انگشت مهین کرد، از دست راست - و آن حرف این است: «ترجمه نص مستقله للمخاطب المختلف»

### المیرا سلیمانی

مترجمان بر دو گونه‌اند: یکی، آنها که در تاریکی بیدارند و دیگری، آنها که در روشنایی خوابند!

\*\*\*\*\*